

دنیا بیمار شده است

نوشته نورالله «نورمن» گبای

Please see the accompanying file for the English version of this article.

هیچ ناموزد ز هیچ آموزگار

هر که ناموخت از گذشت روزگار

آری. «جهان خانم» بعد از این که به امید زندگی بهتر با دین ازدواج کرده، به تدریج و در اثر استفاده از داروهایی که مدت‌ها از تاریخ مصرفشان گذشته، بیش از پیش تب دارد و لرز می‌کند، آرامش خود را از دست داده و عینک قدیمی خود را نیز باید عوض کند. اندیشمندان نگران آینده او هستند، در حالی که سیاستمداران سطحی نگر دنیا نمی‌دانند که اصل جلوگیری از تولید مشکل است نه تنها حذف آنچه هست و ذره‌ای به فکر ریشه‌یابی و قطع ریشه‌ها و دلایل ناامنی و خطراتی که متوجه دنیای امروز و فردا است نیستند، ریشه‌هایی که شامل اصل ایده‌فتنه‌جویان و باورمندان فتنه، مروّجین این فتنه‌ها و کتب درسی مدارس ایشان می‌شود. آنان به جای یافتن راه‌هایی جهت دور ریختن داروهای مسموم و داروفروشان فرصت طلب، به جنگ اشباح می‌روند و تیر به تاریکی می‌زنند، در حالی که گروه - گروه فرزندان اکثراً بی‌گناه جهان خانم کشته یا آواره می‌شوند و آوارگان بیماری ارثی و مسری خود، یعنی نفرت‌های دینی و فرقه‌ای را به سایر نقاط دنیا می‌برند. در این میان همچنان کسی نیست که به معضل نوشته‌های فتنه‌انگیز و ادامه‌تدریس هرروزه آنها در مدارس سراسر دنیا توجه کافی کند و خطرات امروز و فردای آنها را به طور جدی در نظر داشته باشد.

بازیچه‌ایام، جان آدمیان است

دردا و دریغا که در این بازی خونین

بیابید به دنبال رفع نقطه ضعف‌های خود و کشف علت دو دستگی‌ها و ناملایمات باشیم. بازده مخفی کردن علت‌ها، خودسانسوری و ترس بی‌جا از دین، همین وضع اسف‌باری است که هر روز در گوشه‌ای و به نامی دیگر دیده می‌شود؛ چون با درک علت هاست که می‌توان در رفع مشکلات و عقب ماندگی‌های فکری و دینی موفق گردید. مقلدین مبتلا به بیماری تبعیض، نمی‌دانند که بزرگترین و خطرناک‌ترین دشمن آنها دوستان نادان ایشانند.

آیا آنها که باید توجه کنند و در اصلاح خود بکوشند توجه خواهند کرد؟ آری، امید این است.

از گم شده یارم (انسانیت) خبر آید روزی
نومید نیم که پُر برآید روزی

تاریک شبم را سحر آید روزی
این دل‌تھی که انداخته ام من در چاه

اولین قدم برای حفظ امنیت دنیای امروز این است که مطالب کتب درسی کنترل شوند و دستورالعمل‌های فتنه‌انگیز حذف گردند، نه آن که خشک و تر با هم بسوزند و کشته شوند. مادری برای کودک خود طبلی خریده بود و دائماً فریاد می‌زد و التماس می‌کرد که «جان مادر! این قدر در این آپارتمان طبل نزن! دیوانه شدم!» اما بچه همچنان بر طبل می‌کوبید. یکی نبود که از مادر بپرسد که «چرا طبل خریدی و چرا طبل را ننگه می‌داری؟ حداقل راهی پیدا کن که کسی صدایش را نشنود. آن بچه که تقصیری ندارد.» آیا بهتر است طبل دستورالعمل‌های فتنه‌انگیز را از کتب به اصطلاح درسی حذف کرد یا دست و پای بچه را بست که طبل نزند؟ آیا می‌توان اجازه داد این ساده‌دلان به توصیه‌ی مدرسین مروّج دین و به امید رفتن به بهشت واهی، همچنان به سفر در بیراهه ادامه دهند؟

بیزار شدم ز بت پرستان کشت
کی رفت به دوزخ و که آمد ز بهشت

تا چند ز نید روی دریاها خشت
کی گفت و کجا که دوزخی خواهد بود

بچه می‌گوید که «معلمین من، طبق نوشته‌های کتب درسی، مکرراً می‌گویند که "فقط ما انسانیم و دیگران..." پدر و مادرم نیز حرف آنها را تأیید می‌کنند، مانند آن که طبلی در اختیار من گذاشته‌اند و می‌گویند که "حفظ این طبل مقدّس ارثی به معنی حفظ هویت توست." من هم آن را حفظ کرده‌ام و همچنان بر آن می‌کوبم.» آیا باید دست و پای کودک بیچاره را

بست یا این طبل شوم را از او گرفت؟ آیا باید این کودک را تبعید کرد یا دستور العمل ها و دیگر نوشته های فتنه انگیز را از ذهن همگان پاک کرد؟

مادر یا پدر عزیز، چرا از ابتدا به جای محبت و یگانگی، بذر نفرت، تبعیض و دوگانگی ارثی خود را به فرزندان منتقل کردی که امروز چنین نگران آینده او بشوی؟ چرا این طبل توخالی، یعنی نفرت های مذموم دینی و فرقه ای را از ذهن خود و فرزندان خویش دور نمی کنی که نسل آینده متحمل تکرار مصیبت ها نگردد؟

چون فهم مشترك جمعی در میان نیست. آری، فهم مشترك با درك مشترك به دست می آید؛ و خوشبخت جوامعی که فهم مشترك جمعی دارند و در رفع نقطه ضعف های خود همدل هستند.

خوشبخت ترین جوامع یا زنان و شوهران، آنانند که فهم مشترك دارند، عنصری که حتی زیبایی، ثروت و تحصیلات در مقابل آن هیچ است. به همین دلیل است که هستند بسیاری از زنان و شوهران که ده ها سال با هم زندگی مشترك داشته اند اما هنوز زبان یکدیگر را نمی فهمند، حال آن که آدمیان از معاشرت و مصاحبتی کوتاه با غریبه ای هم فکر همچون ده ها سال زندگی مشترك با یکدیگر لذت می برند.

ای بسا دو ترك چون بیگانگان
همدلی از هم زبانی بهتر است

ای بسا هندو و ترك هم زبان
پس، زبان همدلی خود دیگر است

آری، همدلی از هم زبانی بهتر است. در امور اجتماعی و مذهبی نیز فهم و اراده مشترك جمعی می تواند موجب تعالی و ترقی همگان گردد، چون این باور منطقی جمع افراد است که امنیت عام ایجاد می کند؛ و گرنه محبت به کسانی که محبت به همگان را نمی پسندند همانا به هدر دادن محبت است. در دین یهود، محبت به هم نوع تا آن حد توصیه شده است که خوش رفتاری و نرنجاندن افراد خاصه غریب را «قیدوش هشیم» یعنی «تقدیس نام خدا» و مغایر آن را «حیلول هشیم» یعنی «خوار نمودن نام خدا» نامیده اند.

جای تأسف است که هنوز طبق رویه مذموم و قبیله ای بازمانده از عصر حجر، افراد را اکثراً از روی دین آنها یا وطن، نژاد و رنگ ایشان مورد قضاوت قرار می دهند؛ و افسوس که عمل خلاف یا گناه نیکوکاری يك فرد را (عمدتاً کردار ناشایست او را) به حساب همه پیروان آن مذهب، مملکت یا نژاد می گذارند. این بهانه ننگین از ابتدا، بر پایه قضاوت افراد گروه اکثریت درباره اژه مهمل «اقلیت ها» بنا شده است. ایکاش گروه های اکثریت می دانستند و می فهمیدند که تبعیض و عذاب یک گروه اقلیت فقط رنج يك گروه نیست، بلکه به مثابه ویرانی کل اجتماع است.

یادش به خیر واتسلاو هاول، فیلسوف و رئیس جمهور سابق چکسلواکی که می گفت «متمدن بودن جوامع را از شیوه رفتار آنها با اقلیت هایی که نزد ایشانند بسنجید.»

ملت یهود، طی هزاران سال تاریخ پر فراز و نشیب خود، از قبیل رفتار خوب یا بد يك نفر یهودی نسبت به دیگران، گاه سود و اما اغلب صدمات بی شماری را متحمل شده است. با این وجود، این ملت به خوبی می داند که انسانیت، حسن رفتار و تأثیر دوستی صمیمانه و روابط انسانی افراد است که در نهایت به نفع انسانیت جلوه خواهد کرد. یکی از نمونه های بارز آن، حسن رفتار آقای ادوارد جیکوبسون است که زمانی با پرزیدنت هری ترومن، سالها پیش از آن که به ریاست جمهوری آمریکا برگزیده شود، در یک دکان لباس فروشی شریک بود. مدتها پس از بسته شدن آن مغازه به دلیل بحران رکود اقتصادی، همین دوستی صمیمی به یاری کشور اسرائیل آمد: پرزیدنت ترومن که از ملاقات با سران یهودیان آمریکا سر باز می زد، به درخواست آقای جیکوبسون پاسخ مثبت داد، دکتر حییم وایزمن را به دیدار پذیرفت و در سال ۱۹۴۸، از جانب کشور آمریکا، استقلال کشور نوپای اسرائیل و دولت موقت آن را به رسمیت شناخت. به جرأت می توان گفت که اگر کمک های آقای جیکوبسون، این انسان والا نبود، استقلال اسرائیل پا نمی گرفت.



هری ترومن و شریک او ادوارد جیکوبسون



ادوارد جیکوبسون و پرزیدنت هری ترومن



دکتر حیم وایزمن و پرزیدنت هری ترومن



لرد داوید آلیانس

گاهی حسن رفتار و ارتباط سالم میان افراد تأثیری معجزه آسا و غیر قابل تصور از خود به جای می گذارد. به عنوان نمونه ای دیگر، به تأثیر نجات بخش روابط تجاری لُرد داوید آلیانس با سران دولت های سودان و اتیوپی اشاره می کنم. این بازرگان ایرانی - انگلیسی، این «بچه کاشی شجاع!» که در سال ۱۹۳۸ هم دوره نگارنده در مدرسه ابتدایی «آقا یقوتی-ال "اتحاد" کاشان» بود، نقشی منحصر به فرد در نجات جان ۱۴۰۰۰ (چهارده هزار) یهودی سیاه پوست و قحطی زده اتیوپیایی و انتقال آنان به اسرائیل ایفا کرد. مسئولین امر در چندین مرحله تنها با کمک ایشان توانستند این عملیات نجات بزرگ و سری را پیش ببرند، عملیاتی چنان خطرناک

که در اوج خود، به ضرب العجلی ۲۵ ساعته و ۳۵ پرواز پیاپی از اتیوپی به اسرائیل منجر شد. مرحله نهایی این عملیات چنان فشرده بود که در یک مورد رکوردی شکسته شده و ۱۰۸۸ نفر از این مهاجران را در یک هواپیما جای داده بودند! برای درک حیاتی بودن این عملیات کافی است به خاطر داشته باشیم که تنها چندی پیش از آن، و فقط ظرف چند هفته، شش هزار نفر از این نگون بختان «قبیله گمشده یهود» در اتیوپی یا سودان از قحطی فوت کرده بودند.



گروهی از یهودیان اتیوپی در اردوگاه و در هواپیما



یهودیان اتیوپیایی به هنگام اجرای عید مذهبی خود در اسرائیل

امروز فرزندان این یهودیان سیاه پوست در بهترین دانشگاه های اسرائیل تحصیل می کنند.

آشکار است که اگر رفتار تجاری آقای جیکوبسون با آقای لُرد داوید آلیانس با طرف های تجاری ایشان انسانی نبود، حرف آنها شنیده نمی شد. این است معنی «قیدوش هشتم» و این است هدف قانونگذار.

درخت دوستی بنشان که سود بسیار آرد نهال دشمنی بر کن که رنج بی شمار آرد

این است بازده هم فکری در راه خدمت به بشریت.

(برای تماشای فیلمی کوتاه درباره ملاقات ادوارد جیکوبسون با پرزیدنت ترومن، و نیز فیلمی مستند پیرامون نجات یهودیان اتیوپی، که شامل مصاحبه با لرد داوید آلیانس و توضیح نقش ایشان در مهاجرت بازماندگان ملکه صبا از اتیوپی (حبشه) به اسرائیل می باشد، به وب سایت BabaNouri.com مراجعه کنید.)

بدبختانه یکی از دلایل اصلی عدم فهم مشترک در بین پیروان همه ادیان این است که طی هزاران سال، هر فرد یا گروهی که در هر دینی قدرتی کسب کرده، شعبه ای متفاوت با عبادتگاه ها و آداب و رسوم خاص خود تأسیس کرده است، به طوری که امروز در يك خیابان چندین عبادتگاه دیده می شود. اینان در حالی که به کتاب های مشترکی باور دارند، هر کدام پیرو يك فرقه جداگانه هستند که از دین اصلی منشعب شده است. چنین گروه بندی های گوناگون فتنه انگیزی در دراز مدت موجب تضعیف دین و حتی گریز از آن خواهد شد. همچنین می بینیم که تنها وجه مشترک پیروان همه فرقه های گوناگون ادیان رقابت آنان در یارگیری و جمع آوری پول برای گروه خودشان است و هر کدام طبل گوش خراش خودشان را می زنند. چقدر سخت است که با این گونه گروه بندی ها همگام شد آنجا که می بینیم خودشان هزار رنگند. مهاتما گاندی می گوید که «بسیار بهتر است که با قلب خود و بدون کلمات دعا بخوانیم تا با کلمات بدون قلب.» دوستان، دنیا باید بداند که کتاب ها به خودی خود تحرك ندارند، اما تدریس درس های فتنه انگیز در سراسر دنیا می تواند جوامع را به حرکت در آورد و به ویرانی بیانجامد؛ چون می بینیم که تنفر ریشه و وحشیانه ترین شکل خشونت است. دنیا را نگاه کنید. تا کتاب ها اصلاح نشوند انسانها اصلاح نخواهند شد، چون انسان ها می میرند و کتاب ها می مانند و فرصت طلبان همیشه در کمین هستند.

فجایعی همچون ضایعه تأسف بار قتل شادروان اسحاق رابین، نخست وزیر و سردار ملی اسرائیل، به دست جوان به اصطلاح مذهبی یهودی، یا قتل ها و قتل عام های گوناگونی که هرروزه توسط فتنه جویان در نقاط مختلف جهان صورت می گیرد، به تشویق مدرسین و در لباس ترویج دین بوده اند و از همین رو، با کشتن مجرمین پایان نخواهند یافت. هرگز، چرا که ایده ویرانگر زیربنایی آنها همچنان برجاست و نیز به طوری که می بینیم، باورمندان سیاه و سفید شرق و غرب نسخه کپی یکدیگرند. این انسان ها همچون درختانی هستند که هریک تک و تنها ایستاده اند اما ریشه هایشان، باورهایشان و تنفر آنها از دیگرانديشان، در زیر زمین به هم گره خورده اند، چون راهنما و دستور العملشان یکی است. چشم ها را باید شست و دنیا را آنطور که هست دید، چرا که واقع بینی کلید موفقیت است؛ و تکرار اشتباه بس است، چرا که به اندازه کافی عبرت گرفته ایم.

مرا این روزگار آموزگار است کزین به نیست مرا آموزگاری

رژیم های ننگینی همچون آلمان نازی، ایتالیای فاشیست یا شوروی کمونیست زمانی منهدم شدند که ماهیت مخرب ایده های آنها شناخته شد. خوشبختانه، امروز در اثر آشکار شدن نقطه ضعف ها، تحوّل خود جوش و جهانی در امر دین دیده می شود؛ منتهی برای دیدن واقعیات، باید عینک سیاه تعصب را با عینک بی رنگ و شفاف عینیت بی طرف تعویض کرد. به امید روزی که انسانیت بر سیاست، محبت بر نفرت، و عقل بر جهل غلبه کنند تا طبل ها خاموش گردند و مادر آرام بخوابد.

چشم های نیمه خوابت سال و ماه همچو من مستند بی می خواری شاعرا تسلیم نادان مشو که نیست چاره عاشق به جز بیچارگی

در ژاپن مرد میلیونری برای درد چشمش درمانی پیدا نمی کرد. ناامید از پزشکان، نزد راهبی رفت. راهب به او پیشنهاد کرد که به غیر از رنگ سبز، به رنگ دیگری نگاه نکند. مرد در بازگشت، دستور خرید چندین بشکه رنگ سبز را داد و همه دیوارها و وسایل خانه و حتی اتومبیل خود را به رنگ سبز تغییر داد. چشمان او شفا پیدا کردند. مشعوف از درمان خود، مرد میلیونر راهب را به منزلش دعوت کرد تا از او تشکر کند. راهب به محضر میلیونر رسید و جویای حال

او شد. میلیونر گفت: «خوب شدم؛ ولی این گرانترین مداوایی بود که تا به حال داشته ام!» راهب که فهمید چه اتفاقی افتاده، با خنده گفت، «اتفاقاً این ارزانترین نسخه ای بود که تاکنون تجویز کرده ام! کافی بود به جای این همه رنگ، یک عینک سبز به چشم می زدی. همه دنیا را که نمی شود سبز رنگ کرد!» آدمی هرگز و به هیچ قیمتی نمی تواند برای ندیدن رنگی به جز رنگ سبز، برای دیدن باوری جز باور خود، دنیا را به رنگ و باور دلخواه خود درآورد. نمی توان و نباید مانند مدعیان دینداری افراطی، همه عمر در پیله عزلت بمانیم و فرزندان همدرد خود را در قفس ناآگاهی و در قید و بند نگه داریم تا «رنگی جز رنگ سبز نبینند.» آنجا که پای انسان در میان است، قید بهتر همان فهم بهتر است نه بند محکم تر. برای مداوا، تنها عینکی با شیشه سبز لازم بود تا همه دنیا را سبز دید. برای درمان دردهایمان نمی توانیم همه دنیا را تغییر دهیم، اما با تغییر نگرش خود می توانیم دنیا را به کام خود درآوریم. تغییر دنیا عملی نیست، اما تغییر نگرش خود ما ارزانترین و موثرترین راه است.

حرف من این است که پیروان همه ادیان از جمله ما یهودیان برای انجام وظیفه و حفظ میراث اجدادی و ارزشمند خود، یعنی همان قوانین عقلانی کتب مقدّسمان، احتیاجی به قید و بند بیشتر نداریم. ما محتاج فهم بهتر و هر روزی هستیم. بند محکم تر راه حلی برای انسان نیست. این که دین را سدّ راه ترقی فرزندان قرار دهیم، آنها را از آموختن علوم روز بازمی داریم و بیسواد بارشان بیآوریم که «مبادا تغییر کنند» (!) نه تنها لازم نیست که خیانت است. یکاش مردمان این کره خاکی برای درمان بیماری مزمن و ارثی نفرت های دینی و فرقه ای که «جهان خانم» دچار آن شده است، عینک سیاه تبعیض و تعصب را از چشمان خود بردارند، راه را از چاه تشخیص دهند، هیزم سوخته نوشته های ناخوانا با علم روز را دور بریزند و بفهمند که:

باید افروخت چراغی که ضیایی (نوری) دارد
آخر این دُرّ گرانمایه بهایی دارد

هیزم سوخته شمع ره منزل نشود
گوهر وقت به این خیرگی از دست مده

نورالله «نورمن» گبای
آگوست ۲۰۱۶، لس آنجلس

برای دریافت کپی این مقاله و سایر نوشته های نورالله «نورمن» گبای به زبان های فارسی و انگلیسی، از جمله کتاب او با عنوان لحظاتی برای تفکر و دیکشنری زبان یهودیان کاشان، و یا برای دیدن فیلم های مربوط به این مقاله، به وبسایت www.BabaNouri.com مراجعه کنید.